



بسم الله الرحمن الرحيم

قبل از شروع عرایض دو نکته ی کوتاه را عرض بکنم:

یکی اینکه این مطلبی که اخیراً این دوست محترممان - که حالا ان شاءالله اسمشان هم بعداً بگویند که آشنا بشویم بیشتر - درباره ی مسئله ی ابرها گفتند، تصادفاً این دو سه روزه اشتغال ذهنی من، همین مطلب بود که چگونه میشود این شهر و این منطقه را که از لحاظ حضور ابرها هیچگونه کمبودی ندارد، اما از لحاظ بارندگی ابرها و فیض بارندگی جز مناطق محروم است؛ همیشه تشنه است؛ این زمین تشنه است، نجات داد. میخواستیم سفارش کنیم يك مرکز علمی این کارها را پی بگیرد، بلکه به سرانجامی برسد - کارهائی البته قبلاً شده در این زمینه - حیفاً است این سرزمین مستعد، این نیروی انسانی مستعد و آماده و علاقه مند به کار محروم باشند و محروم بمانند همچنان. بنابراین، من از جناب عالی ضمن اینکه تشکر میکنم از مطلبی که بیان فرمودید، خواهش میکنم آن چیزی که گفتید یا میخواستید مفصل تر بگوئید، روی کاغذ بنویسید، پایش را هم امضاء کنید، برای من بفرستید تا من این را مبدأً يك حرکت قرار بدهم.

نکته ی دوم در مورد آقای آذر یزدی است که الان اطلاع دادند ایشان در این جلسه نشسته اند و ظاهراً بیمار هم بودند و با حال بیماری زحمت کشیده اند و آمده اند. من چندی پیش در يك برنامه ی تلویزیونی دیدم که از ایشان تجلیل کرده بودند. من با اینکه وقتم هم کم است، از وقتی تلویزیون را روشن کردم و دیدم که از ایشان دارد تجلیل میشود، پای آن برنامه نشستم، صحبتهای خود ایشان را هم گوش کردم. ایشان در آنجا میگفتند که در طول آن سالهای پیش از انقلاب هیچکس کمترین تشکری، تقدیری از این مرد زحمتکش و خدوم نکرده. آن برنامه را که من دیدم، نکته ای در ذهنم بود و دلم خواست که آن را يك وقتی به ایشان بگویم، فکر میکردم دیگر امکان ندارد و عملی نیست؛ کجا حالا ما آقای آذر یزدی را زیارت کنیم! حالا تصادفاً امشب ایشان اینجا هستند. آن نکته این است که من خودم را از جهت رسیدگی به فرزندانم، بخشی مدیون این مرد و کتاب این مرد میدانم. آنوقتی که کتاب ایشان درآمد - اول هم به نظرم دو جلد، سه جلد، تا آنوقتی که من اطلاع پیدا کردم، از این کتاب درآمد بود؛ «قصه های خوب برای بچه های خوب» - من رفتم توروک کردم. بچه های ما داشتند به دوران مُراهقی - یعنی نزدیکی به بلوغ - میرسیدند، دوره هم دوره ی طاغوت بود و همه ی عوامل در جهت گمراه سازی ذهن و دل جوان حرکت میکرد. من دلم میخواست چیزی باشد که جوانهای ما با او هدایت شوند و جاذبه هم داشته باشد. خب، کتاب خوب که خیلی بود. بنده فهرست پیشنهادی کتاب مینوشتم و بین جوانهای دانشجو و دانش آموزهای سطوح بالای دبیرستانها پخش میشد، اما برای بچه های کوچک، دستمان خالی بود، تا اینکه کتاب ایشان را من پیدا کردم. نگاه کردم دیدم این از جهات متعددی، از دو سه جهت، همان چیزی است که من دنبالش میگردم. به نظرم دو جلد یا سه جلد آنوقت چاپ شده بود، خریدم. بعد هم دنبالش گشتم تا اینکه جلد پنجم به نظرم یا ششم - حالا درست نمیدانم، یادم نیست - درآمد؛ بتدریج چاپ شد و من رفتم تهیه کردم و برای فرزندانم خریدم. نه فقط فرزندان، بلکه در سطح شعاع ارتباطات



فامیلی و دوستانه، هر جا دستم رسید و فرزندی داشتند که مناسب بود با این قضیه، این کتاب ایشان را معرفی کردم. خواستم این حق شناسی را من به نوبه ی خود کرده باشم. ایشان يك خلأئی را در يك برهه ی از زمان برای زنجیره ی طولانی فرهنگی این کشور پر کردند. این کار، بالارزش است. خداوند از شما - آقای مهدی آذر یزدی! - این خدمت را قبول کند و مأجور باشید. این ستایشهای زیانی و اینها، اجر کارهائی که با اخلاص انجام گرفته باشد، نمیشود؛ اجر کار مخلصانه را خدا باید بدهد و خدا هم خواهد داد.

و اما جلسه ی امشب برای من جلسه ی شیرین و لذت بخشی بود؛ همیشه همینطور است. در سفرهای گوناگون در این فصل برنامه - که فصل دیدار با نخبگان است - من روحاً التذاذ پیدا میکنم و برای من، نوعی رفع خستگی است. اگر از برنامه های سفر خسته شده باشم، این در واقع يك نوع رفع خستگی است برای من.

امشب يك خصوصیتی داشت و آن اینکه اولاً یزد يك منطقه ی نخبه خیز است و نخبگان این منطقه و این استان و این شهر، حقاً و انصافاً به نسبت، خیلی بیشتر از نخبگان بسیاری از مناطق دیگر کشورند؛ این يك. دوم اینکه آن صفا و صمیمیتی که ما در یزدی ها سراغ داشتیم از دوران جوانی و نوجوانی تا امروز، بر این جلسه هم همین فضای صمیمیت حاکم بود. مطالبی هم که دوستان گفتید، در بین آنها مطالبی که من از آن استفاده بکنم و بهره مند بشوم، بود؛ همچنانیکه مطالبی که من خود را موظف کنم که آنها را دنبال کنم نیز بود. حالا رئیس و خلاصه مطالب را من یادداشت کردم. البته تماماً ضبط شده است، ثبت شده است بیانات شما، اینها منتقل خواهد شد به دفتر ما. ان شاءالله مجموعه ی بررسیها، آنچه را که باید دنبال بشود، آنها را دنبال خواهند کرد.

جلسه بیشتر از این کشش ادامه ندارد؛ یعنی الان سه ساعت تمام است که ما در خدمت شما دوستان هستیم، لذا دو سه جمله بیشتر من عرض نمیکنم. این جلسه، هم جنبه ی واقعی دارد؛ جنبه ی کاری دارد، هم جنبه ی نمادین دارد. جنبه ی واقعی و کاری او، این است که حقاً و انصافاً از مجموعه ی نخبه بایستی تشکر کرد. حالا همه ی نخبگان یزد امشب اینجا نیستند، لیکن شما يك گلچینی هستید از این نخبگان، تقدیر و تشکری هم که ما میخواهیم بکنیم، همین است که به شما عرض بکنیم ما قدر نخبگان و نخبگی را میدانیم در بخشهای مختلف؛ فعالیتهای علمی، فعالیتهای هنری، فعالیتهای قرآنی، فعالیتهای دینی، فعالیتهای ورزشی، فعالیتهای مربوط به علوم حوزه ای، فعالیتهای مربوط به علوم دانشگاهی، فعالیتهای کارگری، فعالیتهای صنفی و کسبی یا خدماتی، فعالیتهای میدانهای انقلاب؛ ایثارگری و جهاد و شهادت و اسارت و اینها؛ هر کدام که در هر بخشی يك نخبگی بروز داده باشید، ما قدردان آن و طلبگار و مشتری آن و متشکر و سپاسگزار از دارنده ی آن هستیم. این، آن کار واقعی است. این را ما به شما قولاً و عملاً اثبات میکنیم و این وظیفه ی ماست. این، بخش عملی این کار.

بخش نمادین این کار برای این است که جامعه ی ما که این جلسه را خواهند دید - همه ی ملت ایران و جوانان بعداً در تلویزیون این جلسه را می بینند - از جمله و بویژه مسئولان کشور بدانند که اگر میخواهند کشور با گامهای



بلند، با شتاب لازم به سمت آن آرمانهای تصویر شده حرکت کند، باید نخبه را نخبه بدانند و از او قدردانی کنند. این را ما پیامی میدانیم که این کار نمادین، حامل این پیام است. کارهای نمادین يك مضمونی باید داشته باشند و مضمون این کار ما، این است. خب، اینکه مربوط به خارج از فضای نخبگی شما.

و اما شما. نخبه شدن يك امتیاز است بلاشك، عالم شدن يك امتیاز است، شاعر شدن يك امتیاز است؛ اما این امتیاز آنوقتی به هزار برابر خود ارزش پیدا خواهد کرد که مورد قبول و توجه پروردگار عالم قرار بگیرد و «قبول آنگه شود» به قول سعدی، که باید پیش خدای متعال قبول شود و راه قبول شدنش هم دشوار نیست. کاری را انتخاب کنید که به عقیده ی خودتان به سود کشورتان و آینده ی کشورتان است و در آن کار استعداد نخبه گون خود را به کار بیندازید و آن را دنبال کنید و قصدتان این باشد که از این کار به مردم سود برسانید؛ این شد کاری که برای خداست. کار برای خدا فقط این نیست که انسان با زبان بگوید و به زبان بیاورد: پروردگارا! من این کار را انجام میدهم محض رضای تو و برای خاطر تو. گاهی پس به زبان هم انسان این را می آورد؛ در حالی که دلش اینجور نیست. کار برای رضای خدا باشد. خدای متعال گفته است: «خیرکم انفعکم للئاس»؛ بهترین شما برای مردم که سودمند بودید، در درگاه قرب الهی نزدیکترید؛ بالاترید. ببینید، نظام ارزشی اسلام این است. در درجات قرب الهی بالا میروید، وقتی کاری به نفع مردم انجام دادید.

خب، آدم مؤمن و دل خدانشناس وقتی میداند خدا این را میخواهد، وقتی انجام میدهد، قهرأ برای کی انجام میدهد؟ برای خدا انجام میدهد؛ پس مقصود حاصل خواهد شد. این يك نکته که نکته ی اصلی و اساسی است.

نکته ی دوم اینکه - همینطور که عرض کردیم - باید هنر، هویت خود، استقلال خود، عزت خود را حفظ کند. ممکن است هیچ کس هم طلبگار شما نباشد. شما آن کار باارزش را همت بگمارید تا بشود. نه اینکه من نمیدانم نقش تسریع کننده و پیش برنده ی تشویقها و کمکها و استعدادهای مأمورین دولتی را؛ چرا، من سالیان متمادی تجربه ی کارهای مدیریتی دارم در این کشور، میدانم؛ یقیناً اثرش زیاد است. این حرف برای این نیست که مسئولین را بی خیال کند؛ برای این است که شما را بی خیال کمک مسئولین کند. بخواهید؛ نه اینکه نخواهید، اما رویش این گیاه را متوقف نکنید به آن.

در جان يك انسان نخبه، پیدایش يك اندیشه ی نو و خلق شدن يك فراورده ی تازه، يك رویش است؛ يك رویش طبیعی است. بگذارید این رویش انجام بگیرد. نباید لچ کنیم، بگوئیم: حالا که مسئولین از کار ما استقبال نکردند، پس ما هم چه؛ نه، کار شما ارزشش بالاتر از این است که معیار ادامه یافتن یا نیافتنش این باشد که آیا مسئولین کمک میکنند یا نمیکند. البته بدیهی است که کمک مسئولین گاهی حیاتی هم میشود، آن به جای خود محفوظ؛ توصیه ی من به شما این است.



امروز کشور ما در حال پیشرفت است؛ چه بخواهند و چه نخواهند؛ آنهایی که دلشان با ما صاف نیست، با ملت ایران دلشان صاف نیست. این کشور در حال پیشرفت است؛ چه قبول کنند، بپذیرند؛ چه نپذیرند و انکار کنند؛ کسانی که در پی بهانه جوئی و وسوسه بازی هستند. این اتفاق دارد می افتد. قبول نکردن بعضی از آدمها؛ آدمهای وسواسی، آدمهای ایرادگیر، آدمهای جزئی نگر، نفی نمیکند این پیشرفت را؛ این پیشرفت هست، و لو آنها نپذیرند. داریم می بینیم جلو چشممان. داریم می بینیم این حرکت وجود دارد؛ مثل وقتی که انسان سوار ماشین میشود و گاهی در يك بیابان بزرگ، سرعت را نمیفهمد؛ لیکن این شاخصها و علامتهای سر جاده؛ این سنگ نشانها، يك جا نوشته هفتاد کیلومتر، چند دقیقه میگذرد، می بیند نوشته شصت کیلومتر تا مقصد. خب، ده کیلومتر پس جلو رفته ایم؛ و لو آدم احساس نکند؛ سرش گرم حرف زدن باشد. يك نفر دائم نق بزند که آقا! چرا جلو نمیرویم؛ چرا حرکت نمیکنیم؛ بفرما؛ این تابلوی راهنمائی جاده، دارد میگوید آنوقت هفتاد کیلومتر تا مقصد بود، حالا شصت کیلومتر است، بعد پنجاه کیلومتر است، بعد ده کیلومتر است. این نشانده این است که داریم حرکت میکنیم. ما سنگ نشانها مان - یعنی همین به تعبیر فرنگی اش تابلوهای جاده مان - دارند به ما نشان میدهند. ما داریم حرکت میکنیم و جلو میرویم. يك عده ای خوشحال میشوند، نوش جانشان این خوشحالی؛ يك عده هم ناراحت میشوند، چشمشان کور؛ ناراحت بشوند. ملت ایران دارد جلو میرود.

شما نخبان در این پیشرفت باید سهم متناسب با نخبگی را ایفاء کنید. همه ی میدانها هم مشمول این حرف است. بنده از آن آدمهای خشکی که بگویم حالا ما شعر میخواهیم چکار کنیم، هنر میخواهیم چکار کنیم، حالا فعلاً علم را راه بیندازیم، نیستیم. با اینکه علم به نظر من در درجه ی اول اهمیت قرار دارد در پیشرفت کشور که بارها هم به جوانهای دانشجو و دیگران - اساتید و غیره - گفته ام؛ در عین حال معتقدم همه چیز با هم؛ علم، دین، هنر، ذوق، صنعت، سازندگیهای گوناگون، کشاورزی، خدمات، روابط خارجی؛ اینها همه يك مجموعه است و باید با هم پیش برود؛ هر کدامی هم به نحوه ای پیش خواهد رفت.

خب، دیگر بیشتر از این شما را خسته نکنیم. از دوستانی که صحبت کردند، تشکر میکنیم. از دوستانی که صحبت نکردند و احیاناً صحبتهایی داشتند، عذرخواهی میکنیم. از همه تان، بخصوص آنهایی که از شهرهای دیگر زحمت کشیدند تشریف آوردند، قدردانی میکنیم به خاطر اینکه محبت کردید این جلسه را گرم کردید. و امیدواریم ان شاءالله همه تان موفق و مؤید باشید.

والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته